

دهه اول محرم الحرام

شرح حدیث جابر

جلسه دوم

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۴۴/۰۱/۰۱ هجری قمری مقارن با ۱۴۰۱/۰۵/۰۸ هجری شمسی

«أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَتَيْجَةِ الْعَالَمِ هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ، سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا، حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ، إِبْرَاهِيمَ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)».

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

«وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَلَعْنُ الدَّائِمِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ».

«يَا جَابِرُ اغْتَنِمْ مِنْ أَهْلِ زَمَانِكَ خَمْسًا إِنَّ حَضْرَتَكَ لَمْ تُعْرَفْ وَإِنْ غَبَّتْ لَمْ تُفْتَقَدْ وَإِنْ شَهِدْتَ لَمْ تُشَاوَرْ وَإِنْ قُلْتَ لَمْ يُقْبَلْ قَوْلُكَ وَإِنْ خَطَبْتَ لَمْ تُزَوَّجْ».

شب دوم محرم الله، ان شاء الله زیر خیمه اباعبدالله (علیه السلام) بهترین ها در باقیمانده عمر روزی ما مانده باشد به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

روایتی را از امام باقر (علیه السلام) که راوی جابر بن یزید جعفی است خدمت سروان خودم معنا می کردم، این روایت محورهای فراوانی دارد، تلاش می کنیم بتوانیم هر چه بیشتر این محورها را بازگویی کنیم.

محور اولی که امام باقر (علیه السلام) به جناب جابر نصیحت کردند مبتنی بر این مطلب است که جابر اگر توفیق گمنامی، اگر توفیق مشهور نبودن نصیب تو بود این توفیق را غنیمت بشمار.

«اغتنم من أهل زمانك خمساً».

نکته اول این است که اصولاً اصل اولی این است که انسان مؤمن دنبال اشتها نیست، دنبال شهرت و مشهور شدن نیست و این به خاطر آفات فراوانی است که در شهرت نهفته است. شهرت یک جاده لغزنده، یک خانه ی سست و یک مسیر پر سنگلاخ است؛ لذا اصل اولیه این است که انسان مؤمن شناخته نشود، دیده نشود، مورد توجه قرار نگیرد، بر سر زبان ها نیفتد، ناشناخته بماند تا بتواند از آثار منفی اشتها در امان باشد.

نکته دوم این است مشهور بودن، در چشم بودن، دیده شدن، در هر عصری مصادیقی دارد. امام باقر (علیه السلام) نسبت به عصر خودش هم پنج شاخصه را ذکر کرده اند:

۱. شاخصه اول، جابر اگر جایی هستی شناخته نشوی.

۲. شاخصه دوم، اگر نبودی کسی دنبال تو نگردد. نبودن تو به چشم نیاید.

۳. شاخصه سوم، اگر جایی بودی شناخته هم شدی مورد مشورت قرار نگیری.

۴. شاخصه چهارم، اگر مورد مشورت هم قرار گرفتی حرفی زدی خیلی روی حرفت حساب نکنند.

۵. شاخصه پنجم، خواستگاری برای خودت یا کسی رفتی راحت بگذر، ندهند، نگویند این فرماندار است، این استاندار است، این پسر وکیل است، این پسر وزیر است یا رئیس بیمارستان است، این رئیس فلان مثلاً فرض کنیند بخش است.

این شاخصه‌ها که امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند مربوط به آن زمان و این زمان است؛ اما شاخصه‌های گمنامی، مشهور نبودن متفاوت است. مثلاً نکته‌ی سوم در زمانه‌ی ما یکی از شاخصه‌های گمنامی این است که ضمانت تو را قبول نمی‌کنند، ضامن می‌شوی، نمی‌گذارند، می‌گویند گردش مالی تو ضعیف است پول و پله نداری. شهادت تو را قبول نمی‌کنند، شهادت می‌دهی، گواهی می‌دهی. چون که تو را به حساب نمی‌آورند به تو مسئولیت نمی‌دهند! به شکایت تو اهمیت داده نمی‌شود، مریض می‌شوی به عیادت تو نمی‌آیند. به هر حال این که انسان وقتی گمنام است این گمنامی چه آثاری دارد مصادیقش در زمان‌های مختلف، مکان‌های مختلف و ملیت‌های متفاوت متفاوت است، عمده این است، دستور امام باقر (علیه‌السلام) این است اگر گمنامی سعی کن این را غنیمت بدانی، اگر مشهور نیستی، شهرت نداری این عدم مشهور بودن را غنیمت بشمار، نعمت خدا بدار، چرا؟ چون شهرت آفت دارد. نه این (مشهور نبودن) آفت دارد، آفات دارد که به آفات شهرت می‌رسیم. نکته چهارم، ما دو گونه شهرت داریم:

۱. شهرت خواسته

۲. شهرت ناخواسته

شهرت خواسته این است من به در و دیوار می‌زنم شناخته بشوم، دیده بشوم، به چشم بیایم، به من احترام بگذارند، برای من ارزش قائل باشند، به من این طوری نگاه کنند، در مقابل من احترام بگذارند. پیچ اینستاگرام می‌زنم ده هزار، صد هزار فالوور فیک می‌خرم، می‌خواهم دیده بشوم. خانم خانه هستم، بیرون می‌آیم به گونه‌ای آرایش می‌کنم و لباس می‌پوشم که صدها دل را متوجه خود کنم. بازیگر هستم، شب و روز به فکر این هستم چه ناهنجاری از خودم بروز بدهم که بیشتر مورد توجه قرار بگیرم. این را شهرت خواسته می‌گوییم، دنبال شهرت هستند، دنبال اشتها هستند. مگر عمر سعد دنبال چه بود، دنبال ری بود؛ یعنی دنبال حکومت بود، آن هم ری آن زمان که در تاریخ داریم در ری آن زمان هزار مسجد وجود داشت، ده‌ها بازار تخصصی وجود داشت، شهر بسیار پرجمعیت آبادی (بود)، دنبال اشتها رفت، دنبال شهرت رفت. این شهرت، شهرت خواسته است.

یک شهرت، شهرت ناخواسته است، این یعنی چه؟

یعنی من از شهرت فراری هستم من دنبال گمنامی هستم؛ ولی هر گمنامی باید به وظیفه‌اش عمل کند، به وظیفه‌ام عمل می‌کنم شهرت پیدا می‌کنم. سردار سلیمانی از شهرت فراری بود، مقام معظم رهبری فرمودند در جلسات باید دنبالش می‌گشتی پشت یک ستونی، پشت یک دری، یک گوشه‌ای که دیده نشود. این جور وضعشان مشهور است. فرمودند باید این مهارت را یاد بگیریم که دیده نشویم چون آن کسی که باید ببیند می‌بیند. خب، ولی دارد به وظیفه‌اش عمل می‌کند. در شش تا کشور شش تا ارتش برای جمهوری اسلامی ایجاد کرده است که در یک کشورش مثل عراق آن ارتش سه میلیون جمعیت دارد به نام حشد شعبی. شهرت آمده است؛ اما این شهرت ناخواسته است. شهرت، شهرت خواسته نیست. مؤمنی است به وظیفه خود عمل کرده است، مشهور شده است. خدمت امام آمدند گفتند آقا ما مقلد تو هستیم، بازهم رساله نداد. گفتند آقا ما تو را اعلم می‌دانیم زن و بچه‌ی ما مقلد شما است. مجبور شد رساله داد. رساله داد، مرجع شد، مشهور شد. این شهرت ناخواسته است، شهرت خواسته نیست.

پس شهرت دو گونه است. آنچه مذموم است به دنبال اشتها بودن است، به دنبال مطرح شدن بودن است، به دنبال دیده شدن بودن است، شهرت ناخواسته مذموم نیست.

نکته پنجم، اگرچه شهرت ناخواسته مذموم نیست اما نه اینکه بستر آفت نیست، شهرت مطلقاً بستر آفت است چه خواسته باشد چه ناخواسته باشد. اشتها ناخواسته هم مایه آفت می‌تواند باشد.

نکته ششم؛ و لذا این مطلب در زبان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) تکرار شده است. لا اقل از سه تا معصوم، سه تا روایت با این مضمون دارم که فرمود عقل آدم، عقل مؤمن به نصاب، به تمامیت نمی‌رسد مگر اینکه ده تا صفت داشته باشد. «لَا يَمُرُّ عَقْلُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ حَتَّىٰ تَكُونَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ ۲»، یکی از این ده تا خصلت، این روایت از امام کاظم (علیه‌السلام) آمده است، از امام رضا (علیه‌السلام) آمده است، از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آمده است، از پیغمبر (صلی‌الله‌علیه و آله) هم آمده است. یکی از این ده تا خصلت این است «وَالْحُمُولُ أَشْبَهَىٰ

إِلَيْهِ مِنَ الشُّهْرَةِ»، اگر یک انسانی به اینجا رسید که گمنامی را بیشتر از شهرت دوست دارد، دیده نشدن را بیشتر از دیده شدن دوست دارد، شناخته نشدن را بیشتر از شناخته شدن دوست دارد این معلوم است عقلش به نصاب تمامیت رسیده است، این کامل عقل شده است؛ یعنی اگر کسی به دنبال اشتها خاصه بود این هنوز سفیه است،

هنوز کمبود عقلی دارد، آفت شهرت را نمی‌داند، لغزنده بودن اشتهار را نمی‌داند و نمی‌فهمد.

«وَالْحُمُولُ أَشْهَى إِلَيْهِ مِنَ الشُّهْرَةِ».

این روایت را من یک موقعی در مسجد دانشگاه مفصل مورد بحث قرار دادم.

خب، مطلب هفتم. حالا چرا شهرت بد است؟

چرا به دنبال دیده شدن بودن بد است؟

چرا امام باقر (علیه السلام) به جابر فرمود جابر اگر خدا روزی ات کرده است که شناخته شده نیستی، در چشم نیستی، مطرح نیستی، این را قدر بدان این را غنیمت بشمار. چرا؟

من آفات شهرت را خدمت عزیزان خودم عرض کنم، آفات را بشناسیم از آن‌ها دوری کنیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

اولین آفت شهرت الگو شدن است. بنده وقتی ناشناخته هستم الگوی کسی هم نیستم. حالا اولین فوتبالیست یک کشور شدم، اولین خواننده یک ملت شدم، مرجع تقلید شدم، استاندار شدم، رئیس جمهور شدم، من الگو می‌شوم. خب الگو شدم چه می‌شود؟

این روایت دست من را می‌گیرد می‌گوید مواظب باش.

«مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

اگر کسی الگو شد، حالا با این الگو شدن یک انحرافی را اقامه کرد، پیشوایی کرد، هر کسی در این انحراف از او الگو بگیرد یک گناه هم برای او می‌نویسند. این طور نیست من هم هر غلطی کردم فقط به خودم مرتبط باشد. به مجرد اینکه الگو شدم اگر این الگو شدن من باعث شد از من پیروی شود، آن هم در ناهنجار، در انحراف، در گناه به پای من می‌نویسند.

«مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا». این اولین آفت.

آفت دوم، غفلت از یاد خدا است. تا من مراد شدم، تا من الگو شدم، تا من ۴ میلیون فالور پیدا کردم، ذهن و توجه آن‌ها به من است، ذهن و توجه من هم به آن‌ها است. چه کنم بینندگان من ریزش پیدا نکنند؟ چه کنم کماکان محدود بمانم؟

هم آن‌ها از خدا غافل هستند، هم من از خدا غافل هستم. من به فکر رضایت آن‌ها هستم، آن‌ها به فکر رضایت من هستند.

«ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ»^۴، غفلت از یاد خدا.

سوم، به دنبال رضایت غیر خدا رفتن. وقتی من توجهم به آن‌ها شد و آن‌ها توجهشان به من شد دیگر دنبال رضایت خدا نیستیم. یک دفعه می‌بینی یک الگوی موی سر در دنیا نمونه شد! چه است؟

چون فلان هنرپیشه موی سرش را این طوری زده است. خب موی سر باشد آن را یک کاری می‌کنیم؛ اما وقتی در انحرافات افتاد چه؟

وقتی در دفاع‌های بدون سند و دلیل افتاد چه؟، نتیجه‌اش چه می‌شود؟

دو تا تحلیل در روایت داریم. می‌گوید اگر کسی به فکر رضایت مردم بود، اگرچه خدا ناراضی باشد

۱. «جَعَلَ اللَّهُ حَامِدَهُ مِنَ النَّاسِ دَامًا»^۵. چیزی نمی‌گذرد همین‌هایی که برای او کف می‌زدند، فحشش می‌دهند. من دو تا صحنه را خودم نماز جمعه تهران دیدم، یک صحنه قبل از اتفاق بنی‌صدر بود، مردم داد می‌زدند بنی‌صدر صد در صد، تمام این ملت میلیونی، رأی بالایی هم آورد.

در همان دانشگاه تهران بعد از نماز جمعه باز خودم شنیدم ملت فریاد می‌زدند مرگ بر بنی‌صدر. چه شد؟ «جَعَلَ اللَّهُ حَامِدَهُ مِنَ النَّاسِ دَامًا»^۵، به دنبال رضایت غیر خدا بودن نتیجه‌اش این است. همان‌که می‌گفت درود، می‌گوید مرگ. همان‌که برای تو سینه می‌زد تو را فحش می‌دهد.

۲. دوم، فرمود اگر کسی در مقابل رضایت خالق به فکر رضایت خلق بود «وَكَلَّ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ»^۶، خدا می‌گوید دنبال رضایت خلق است ولی من دیگر به تو کاری ندارم، افسار تو را روی دوش تو می‌اندازم برو بگرد، بچرخ تا بچرخیم. خدا نکند خدای متعال چیزی را رها کند.

اول دعای ابو حمزه چه بود «الهی لا تُؤدبنی بعقوبتک، ولا تمکرنی فی حیلتک»^۷، خدا به بعضی‌ها اصلاً کار ندارد، و لسان کرده است.

«سُوالِ اللَّهِ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»^۸، حالا این کسانی که دارند در هتل‌های مثلاً بعضی از ایالت‌های آمریکا شب تا صبح می‌رقصند و می‌خوانند و می‌خورند و می‌چرند «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ»^۹.

این‌ها در دید پروردگار رها شده هستند، «سُوالِ اللَّهِ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ». یک انسانی آمده است، با عملکرد خودش، خودش را پست‌تر از حیوان کرده است؛ خدا هم به حیوان کاری ندارد. ما ثقلان هستیم، انسان و جن سنگین‌وزن هستند، حیوان سنگین‌وزن نیست، درخت سنگین‌وزن نیست، آسمان و زمین وزنی ندارند. وزن در جهان هستی مال من است و مال جن است؛ خلاص! اگر کسی به دست خودش این جان ارزشمند خودش را لگدکوب کرد، از حیوان پست‌تر شد، خدا با او کاری ندارد. فرمود خدای متعال افسارش را روی دوشش می‌اندازد می‌گوید برو، تو به دنبال رضایت خلق من بودی برو از همان‌ها بگیر، با همان‌ها بچر و با همان‌ها باش.

چهارم از آفات شهرت، من تا شهرت پیدا کردم، دشمن پیدا می‌کنم. دیگران هم بخواهند پایه‌پای من مشهور شوند، رقبا به جان هم می‌افتند، دیگران با من دشمنی می‌کنند، چرا؟ چون شناخته شدم، چون دیده شدم، چون مورد توجه قرار گرفتم. از قدیم گفتند یک دشمن زیاد است، صد دوست کم است. گمنامی این خوبی را دارد که دشمنان من کم می‌شود.

پنجم، اشتغال ذهنی پیدا می‌کنم. ذهنم مشغول می‌شود. خدا رحمت کند یک طلبه‌ای در قم بود به آیت‌الله بروجردی نامه نوشت، تقاضایی داشت، خیلی خوش‌خط بود. مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسن نوری برادر حضرت آیت‌الله حاج شیخ حسین نوری که حضرت آیت‌الله نوری الآن از مراجع تقلید هستند برادر ایشان. مرحوم آقای بروجردی خیلی خوش‌سلیقه بود، خیلی خوش‌ذوق بود. فرمودند که این طلبه را بیاورید من با او کار دارم. او را آوردند، خط خودت است؟

گفت: «بله».

خط کار کردی؟

فرمودند: «کم‌ویش».

دیگر مرحوم آقای بروجردی رهاش نکرد، میرزا بنویس مرحوم آقای بروجردی شد، نامه‌های بروجردی را او می‌نوشت، به مرحوم آقای بروجردی خیلی نزدیک شد. این آیت‌الله حاج شیخ حسن نوری نقل می‌کند، می‌گوید مرحوم آقای بروجردی چند بار من از ایشان شنیدم می‌فرمود ما تا وقتی در بروجرد بودیم مال خودمان بودیم، وقتی قم آمدیم، مرجعیت عامه پیدا کردیم، ایران، بلکه جهان شیعه مقلد ما شد، گرفتار شدیم. ایشان به دوره بروجردش غبطه می‌خورد. در دوره‌ای در بروجرد، هم مجتهد بود و هم مرجع بود؛ اما در سطح شهر بروجرد و اطراف بود. فرمودند آن موقع مال خودمان بودیم حالا که مال خودمان نیستیم.

خدا رحمت کند امام‌جمعه پیشین این شهر را مرحوم آقای ایمانی (رحمه الله علیه)، من یک محرم یازده روز محضر ایشان صبح‌ها در مدرسه امام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) منبر رفتم. بعد از منبرها ایشان گفتند می‌خواهم تو را ببینم. من هم با ایشان کار داشتم، خدمت ایشان رفتم. صحبت‌هایی شد من جمله من یک سؤال از ایشان کردم، سؤال این بود، گفتم آقا من نوشته‌جاتی دارم، تألیفاتی دارم، تدریس‌هایی دارم، من هم خودم کارهایی دارم، دارم این‌ها را تکمیل می‌کنم، آرام‌آرام چاپ می‌کنم؛ اما از آن طرف به من نمایندگی رهبری در یکی از استان‌ها پیشنهاد شده است، چه کار کنم؟

شما سال‌ها است نماینده‌ی رهبری هستید، امام‌جمعه هستید. ایشان فرمودند نه می‌گویم برو، نه می‌گویم نرو. یک نکته به تو می‌گویم اگر این مسئولیت را قبول کردی نه عمرت برای خودت است، نه زندگی شخصی‌ات دیگر مال خودت است؛ حتی ذهن تو و تفکرات تو دیگر کاتالیز است، یعنی تو را می‌شود کاتالیز کرد. ذهن تو هم مال خودت نیست، این قدر مسئولیت سنگین است!

گرفتار می‌شوی، دیگر از خیر آن تألیفات و تدریسات و این‌ها (نیست)، باید بگذری، نمی‌توانی. درست می‌گوید، اشتها، اشتغال ذهنی می‌آورد.

خب، یکی از مشکلات اشتها این زندگی سخت است. بسیاری از کسانی که شهرت دارند با محافظ زندگی می‌کنند و این‌ها زندگی سختی دارند. شهید فخری‌زاده را خدا رحمت کند، خودش داشت رانندگی می‌کرد. ما

پرسیدیم، خب این کار خلاف امنیت است چرا ایشان خودش رانندگی می‌کرد؟، مگر راننده نداشت؟، مگر تیم حفاظت نداشت؟
آن عزیزی که به ایشان نزدیک بود می‌گفت شما نمی‌دانید این کسانی که مشهور هستند و با محافظ زندگی می‌کنند، بسیار زندگی تلخی دارند!
لذا حفاظت گریز هستند، محافظ گریز هستند، می‌خواهند مال خودشان باشند. اشکالات اشتهار یکی دو تا نیست. امام باقر (علیه‌السلام) به جابر فرمود: «جابر اگر گمنامی داری، این گمنامی را حفظ کن، سعی کن آن را غنیمت بدانی، به دنبال شهرت خواسته نباش. اگر هم شهرت ناخواسته به سراغ تو آمد، تلاش کن مدیریت کنی.»
راه حل چیست؟
به‌هر حال عده‌ای در طول زندگی مشتهر می‌شوند، بخواهیم یا نخواهیم. راه حل چیست؟
من راه حل را از دیدگاه دین خدمت عزیزان خودم عرض می‌کنم:

۱. اولاً گفتیم دنبال شهرت خواسته نباشیم. ما دنبال آن نرویم. ما نباشیم دنبال دیده شدن، مطرح شدن، شناخته شدن، مرید پیدا کردن.

۲. اگر شهرت ناخواسته آمد در آتش آن ندیم، به دنبال گسترش او نباشیم. آن مقداری که ضرورتاً آمده است، آمده است، من نخواهم آن را مدام گسترده کنم، مدام بگسترانم مدام در این آتش بدمم.

۳. ثالثاً تلاش کنم آینه باشم؛ یعنی چه؟

یعنی به ما فرمودند یک‌طوری زندگی کنید که اگر دور شما یک تعدادی به شما نگاه کردند اگر شما مطرح شدید، این سه خصوصیت را داشته باشید. بگذارید روایتش را بخوانم. حواریین به عیسی گفتند «يَا رُوحَ

اللَّهِ مَنْ يُجَالِسُ»، جناب عیسی ما با چه کسی رفت و آمد کنیم؟
فرمود با کسانی که سه تا خاصیت، سه تا صفت دارند:

«قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤْيُهُ»، نگاهش که می‌کنی یاد خدا بیفتی، نه یاد گناه بیفتی، نه یاد فیلم‌های ناهنجار بیفتی، نه یاد سفرهای خارجی تفریحی پر گناه بیفتی، نه یاد جاه و مقام و شهرت بیفتی. خدا را برای تو تداعی کند.

«وَيُرِيدُنِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ»، حرف می‌زند به دانش تو اضافه شود، بینش تو اضافه شود.

«وَيُرْعَبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ»، به عملکرد او نگاه می‌کنی آخرت برای تو جلوه‌گر شود.

حالا اگر به هر دلیلی من شهرتی پیدا کردم، من به‌گونه‌ای عمل کنم که زبردست من، کسانی که به من علاقه دارند، با نگاه به من، با کلام من، به‌جای اینکه من را محور ببینند، خدا را محور ببینند. مراجع تقلید ما این چنین هستند. مراجع تقلید وقتی انسان به صحبتشان گوش می‌کند وقتی عملکردشان را می‌بیند، واقعاً می‌بیند یاد خدا می‌کند. مقام معظم رهبری این‌طور است، زهد را انسان می‌آموزد، بصیرت را از ایشان می‌آموزد، دنیا‌گریزی را از ایشان می‌آموزد. در یکی از سخنرانی‌هایشان فرمودند، قسم خوردند و گفتند: «و الله ان‌ها که باید بدانند می‌دانند من در این موقعیتی که هستم هیچ‌گونه تعلقی به این مقام ندارم». بارک‌الله. کل اساس زندگی ایشان هم در یک وانت جا می‌شود. بارک‌الله. پس اگر من مجتهد شدم سعی می‌کنم آینه الهی باشم، خودنمایی نکنم، خدا نمایی کنم.

۴. چهارم، اگر به شهرت دچار شدم، این جمله امام سجاد (علیه‌السلام) در دعای مکارم الاخلاق را دائماً بخوانم و به او عمل کنم. دعا این است. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجَّلْ فَرَجَهُمْ».

«وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا أَحْطَطْتُ بِنَفْسِي مِثْلَهَا»^(۱). خدایا هر یک درجه که من را در چشم مردم بالا می‌بری، به تعداد آن درجات من را در چشم خودم پایین بیاور.

«وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا أَحْطَطْتُ بِنَفْسِي مِثْلَهَا» ادامه، وَلَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذَلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدْرِهَا»، خدایا هر چه برای من عزت ظاهری تولید می‌کنی، ایجاد می‌کنی، به همان مقدار من

را در درون خودم و نزد خودم خار کن، خودم را بینم، خودم را کمترین بینم، خودم را پست‌ترین ببینم. این جمله را امام سجاد (علیه‌السلام) در سجده می‌گفت: «وَأَنَا بَعْدُ يَا هَلِي»، چقدر تعبیر شیرین است. «وَأَنَا بَعْدُ أَقْلُ الْأَقْلَيْنِ وَأَذَلُّ الْأَذَلِّينَ وَمِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا»^{۱۲}، خدایا من که اینجا به سجده افتادم از همه‌ی همه‌ی همه پست‌تر هستم، از همه‌ی همه‌ی همه خردتر هستم، «مِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا»، خردلی بیش نیستم، از خردل هم پست‌تر هستم. تا رئیس جمهور شد، مرحوم شهید رجایی (رضوان‌الله تعالی علیه) را خدا رحمت کند، با این دو گوش خودم شنیدم، از افتخار شما شیرازی‌ها مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محی‌الدین حائری شیرازی است، ایشان فرمودند که وقتی آقای رجایی رئیس‌جمهور شد، چند روز بعد از آن من را خواست، خدمتشان رفتم، به من گفت آقای حائری من تا وقتی رئیس‌جمهوری نبودم یک وضعیت داشتم، الآن وضعیت من فرق کرده است. حالا الآن شک کردم بعد از نخست‌وزیری ایشان بود یا بعد از رئیس‌جمهوری ایشان بود. گفتند من محتاجم، هر روز باید ساختمان ریاست‌جمهوری بیایی، نیم ساعت باید به من خصوصی درس اخلاق بدهی، من نیاز دارم. این جمله امام سجاد (علیه‌السلام) است، «وَلَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتُ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا».

۵. پنجمین راه درمان، در عظمت الهی و حقارت ماسوی الله انسان دائماً فکر کند، رئیس‌جمهور است، استاندار است، فرماندار است، رهبر است، رئیس بیمارستان است. دائماً این را ببیندیشد که عالم در پیشگاه عظمت الهی هیچ است. الآن داشتم به آقای دکتر صادق‌پور می‌گفتم، گفتم انسان الاغ باشد، نفهمد دنیا دست چه کسی است، ده دقیقه باران آمد سیل ایجاد شد، همان کسی که ده دقیقه فرستاده است نمی‌تواند ۴۸ ساعت این چنین بفرستد؟ شیراز می‌بارد، مشهد می‌بارد، تهران می‌بارد، پیشش دست دیگری است. دارد خدایی می‌کند، دارد خودنمایی می‌کند، دارد می‌گوید حواست به من باشد. از شیرازی‌ها پرسیدم گفتند از نوروز ما باران نداشتیم؛ یعنی قرن بیست و یکم است، یعنی هنوز انسان برای ضروری‌ترین ضروری‌ترین وسیله زنده ماندنش به ادامه حیات، نگاهش به آسمان است؛ یعنی خودش هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. او گردن کشی می‌کند! سرفرازی می‌کند! فرمود اگر می‌خواهی حقارت را بتوانی ببینی، عظمت الهی را ببین.

۶. ششم، داریم برای کسانی که گرفتار شهرت می‌شوند عرض می‌کنیم. فرمود با دروغ چاپلوسی هواداران برخوردار کنید. این روایت از پیغمبر (صلی‌الله علیه و آله) است، «أَحْثُوا التُّرَابَ فِي وَجْهِ الْمَدَّاحِينَ»^{۱۳}، اگر کسی دور شما چاپلوسی کرد خاک به صورتش بپاشید، نگذارید دور شما را یک جماعت چاپلوسی بگیرد. چاپلوسی اطرافیان از آفات شهرت است. بله قربان‌گو، بادمجان دور قاب چین در دین تعریف‌نشده است. «أَحْثُوا التُّرَابَ فِي وَجْهِ الْمَدَّاحِينَ».

کسی که دائماً دارد از تو خوبی می‌گوید معنای کنایه‌ای دارد، دورش کن، جلوی عموم ضایعش کن. جلوی عموم او را بشکن، نگذارید دور شما را بگیرد. مرحوم امام (رحمة الله علیه) به چه صورت سخنرانی می‌کنند؟

آقای فخرالدین حجازی شروع به صحبت کردن کرد، نماینده اول مجلس ایران بود. شروع کرد یک چیزهایی گفتن و گفتن و گفتن، تا حرفش تمام شد امام فرمودند من از آقای فخرالدین حجازی توقع نداشتم. به تعبیر من این چرت‌وپرت‌ها چیست؟! نظیر این کار را جناب آقای مشکینی کرد، اماما، سرورا، سیدا؛ تمام شد. امام فرمودند من از آقای مشکینی گله دارم، این حرف‌ها چیست می‌زنید؟

مکرر می‌گفت به من خادم بگویید بهتر از این است که به من رهبر بگویید. در فرودگاه مهرآباد تا وارد تهران شد، ریختند دور او را گرفتند، یک ماشینی را آماده کرده بودند، یک دفعه گفتند، ایشان فرمودند چه خبر است مگر شاهنشاه آریامهر آمده است؟! یک طلبه به ایران آمده است. نگذارید دور شما (را بگیرند).

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) حاکم بودند، الانبار آمدند، کشاورزها کارشان را ول کردند از اسب‌ها پایین آمدند،

جلوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) شروع کردند به دویدن، پیاده! حضرت فرمود بایستید، بایستید. نهج البلاغه حکمت ۳۷ را ببینید. این چه کاری است می کنید؟ گفتند این ادبی است که ما در ارتباط با بزرگانمان انجام می دهیم. حضرت فرمودند خب بیخود می کنید.

«مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ؟» ۱۴.

حکمت ۳۷

«فَقَالُوا خَلِقُ مِنَّا نَعْظُمُ بِهِ أُمَّرَاءَنَا. فَقَالَ وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أَمْرًا وَكَمْ»، نه به نفع امیران شما است، «وَإِنَّكُمْ لَتَشُقُّونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ وَتَشُقُّونَ بِهِ فِي [أَخْرَاكُمْ] أَخْرَاكُمْ؛ وَمَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَ هَا الْعِقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَاةَ مَعَهَا الْأَمَانَ مِنَ النَّارِ». در این دنیا به خودتان زحمت می دهید، در آخرت هم بدبخت می شوید. حالا یک موقع شعائر می شود، دشمن ایستاده است ببیند آیا کسی از مقام معظم رهبری استقبال می کند یا نه. حالا تبریزی ها می آیند صد تا گاو می کشند، آن شعائر اسلام می شود. ولی اگر بحث شعائر مطرح نیست، تعبیر این است «خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى أَصْحَابِهِ وَهُوَ رَاكِبٌ ۱۵»، حضرت از منزل بیرون آمدند، سوار بودند، «فَمَشُوا مَعَهُ فَالْتَفَتَ»، اصحاب پشت سر حضرت راه افتادند، «إِلَيْهِمْ فَقَالَ لَكُمْ حَاجَةٌ»، حضرت ایستاد، مردم با من کاری دارید دنبال من راه افتادید؟

«فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّا نَحِبُّ أَنْ نَمَشِيَ مَعَكَ»، دوست داریم خدمت شما باشیم.

«فَقَالَ لَهُمْ أَنْصِرُوا»، دنبال کارتان بروید، «فَإِنَّ مَشِيَ الْمَاشِي مَعَ الرَّاَكِبِ مَفْسَدَةٌ لِلرَّاكِبِ وَمَذَلَّةٌ لِلْمَاشِي»، دنبال یکی راه افتادن باعث می شود او خراب می شود، آن کسی هم که دنبال او راه می رود، ذلیل می شود، من را خراب می کنید، خودتان را هم ذلیل می کنید.

این سنت در علمای ما هم بوده است، مرحوم امام هیچ گاه اجازه نمی داد کسی پشت سرش راه برود. علامه طباطبایی هیچ کسی را اجازه نمی داد پشت سرش راه برود، دو نفر راه می افتادند، می ایستاد، می گفت کاری دارید؟

می گفتند سؤال داریم. گفت که پرسید. سؤال می پرسیدند، جواب می داد، می گفت که بفرمایید بروید. انسان نباید اجازه بدهد شیطان بر گردن او سوار شود. نباید انسان اجازه بدهد که خدایی ناکرده اجتهاد باعث بدبختی او شود.

۷. بر همین اساس است، آخرین مطلب، ما در اسلام اگر چیزی مایه شهرت در جامعه بشود حرام می دانیم. لباس شهرت حرام است. مرکب شهرت حرام است. شما لباسی بپوشی یا آن قدر در چشم باشد از خوبی یا آن قدر در چشم باشد از بدی، هر دو تا حرام است. ماشینی سوار شوی یا آن قدر عالی باشد از خوبی یا آن قدر نسبت به شخصیت تو از بدی پست باشد، هر دو تا حرام است. البته زمان به زمان فرق می کند. پیش امام صادق (علیه السلام) نشسته بودند، به آقا رو کرد گفت که آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) لباس خشن می پوشید شما لباس نرم پوشیدی، آن درست است؟، این درست است؟

حضرت فرمودند که اگر علی بن ابی طالب (علیه السلام) الآن می بود آن لباس را دیگر نمی پوشید، چون اگر آن لباس را می پوشید لباس شهرت بود، لباس شهرت حرام است. یعنی اسلام نخواست است من یک تمیزی از دیگران داشته باشم، در چشم قرار بگیرم، مورد توجه قرار بگیرم، آفت است. امام باقر (علیه السلام) فرمود که جابر اگر گمنام هستی این گمنامی را قدر بدان، اگر هم مشهور شدی مواظب باش آفات شهرت دامن تو را نگیرد.

«صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»

خب فرمودند شب ورودیه است، مثل فردایی سید و سالار شهیدان وارد کربلا شده است. سرزمین هم شناخته شده است، این یعنی چه؟

یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد از صفین برمی گردد، به این سرزمین رسید، تاریخ می گوید خودش را از روی اسب زمین انداخت، شروع به اشک ریختن کرد، جملاقی را بر زبان آوردند. خب، لشکر تعجب کردند، حضرت که بلند شدند، گفتند آقا چیست؟

فرمود منازل العشاق، اینجا یک سری عاشق خورشان روی زمین ریخته می شود. قبلها نام کربلا را رسول خدا (صلی الله علیه آله) برای ام سلمه گفته است، برای ام ایمن گفته است. در خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) کم و بیش مطرح است و لذا هنگام شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) طبق برخی از روایات زینب کبری (سلام الله علیها) تقاضا کرد، مجلس دعوت شد، از امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک سؤال کرد، سؤالی گفت عزیز جان، پدر جان یک روایتی را ام ایمن در ارتباط با حسین (علیه السلام) فرموده است، می خواستم از خودتان بشنوم، از دو لب مبارکتان بشنوم. حال امیرالمؤمنین (علیه السلام) اجازه نمی داد، حال زینب کبری (سلام الله علیها) هم اجازه نمی داد، جمله ای که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود این بود دخترم، «الحديث كما حدثتك أم أيمن»^{۱۶}، درست گفته است، کربلا این خواهد بود، عاشورا این خواهد بود، کشتاری خواهد شد، اسارتی خواهد بود. همه ی اینها در ذهنها دارد می چرخد، حالا وارد سرزمین کربلا شده اند، وعده ها هم دارد تحقق پیدا می کند. سیدالشهدا پرسیدند اینجا اسمش چیست؟

نیوا، اسم دیگر غاضریه، تا گفتند اینجا کربلا است، اشک های ابا عبدالله (علیه السلام) جاری شد. چند تا جمله دارد فرمود که «هاهنا مناخ رکابنا»^{۱۷}، این جا می گویند بارها را بیاورید، «ومحطّر حالنا»، خب تا این جایش عالی بود؛ این جا باید بار بیندازیم، دو جمله حرم را به هم ریخت فرمود: «هاهنا مناخ رکابنا، ومحطّر حالنا، ومسفك دماثنا».

اینجا خون ما را زمین می ریزد، «ومقتل رجالنا» این جا است. من نمی دانم با دل زینب کبری (سلام الله علیها) این جمله چه کرد؛ اما به هر حال با عزت و احترام وارد کربلا شدند، دشمن تعرضی نداشت. اما همین خواهر روز یازدهم وقتی خواست از این سرزمین برود در مقاتل نوشتند همه خانمها را سوار کرد، امام سجاد (علیه السلام) را کمک کرد، در کنار هر خانم یکی دو تا از بچه ها را نشانند، به آنها سفارش کرد مواظب باشید که این بچه ها سرهای بریده را نبینند. چقدر هم موفق عمل کردند، وقتی وارد مجلس یزید شدند، سر ابا عبدالله (علیه السلام) را دیدند تازه بچه ها پرسیدند «عمّة هذا رأس أبي؟».

عمه جان این سر سر کیست؟

مشخص است که کنترل شده است، مواظب بوده اند. خب همه را سوار کردند حالا می خواهد خودش سوار شود، دوان دوان خودش را به جسد ابا عبدالله (علیه السلام) رساند، خودش را روی جنازه ابا عبدالله (علیه السلام) انداخت. من نمی دانم چه کرده است؟

تعبیر تاریخ این است «فوالله ابکت کل عدو وسدید»، یک دفعه دیدم دوست گریه می کند، دشمن گریه می کند. دیدم بعضی از مقاتل نوشتند که شترها هم دارند گریه می کنند.

حال که ای همسفر، بی تو سفر می کنم زاد ره خویش را، اشک بصر می کنم
هر چه مرا می زنند نام تو را می برم در عوض از دخترت، رفع خطر می کنم

به قصد زیارت دستت را بالا بیاور سه مرتبه بگو یا حسین (علیه السلام).

فهرست منابع

۱. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، جلد ۷۵، صفحه ۱۶۲
۲. تحف العقول عن آل الرسول عليهم السلام، جلد ۱، صفحه ۴۴۳
۳. تفسیر نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۷۳
۴. تفسیر نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۵۱۹
۵. الکافی، جلد ۲، صفحه ۳۷۲
۶. الامالی، شیخ صدوق، ص ۲۰۰؛ بحار الانوار، مجلسی، ج ۶۸، ص ۲۰۸
۷. دعای ابو حمزه ثمالی
۸. سوره حشر، آیه ۱۹
۹. سوره اعراف، آیه ۱۷۹
۱۰. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۳۹
۱۱. مفاتیح الجنان القمی، الشیخ عباس ص ۷۱۱
۱۲. دعای ۴۷ صحیفه سجادیه
۱۳. شهاب الاخبار، ج ۱، ص ۳۱۹
۱۴. حکمت ۳۷ نهج البلاغه، نسخه صبحی صالح
۱۵. المحاسن، جلد ۲، صفحه ۶۲۹
۱۶. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، جلد ۱۷، صفحه ۳۶۱
۱۷. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، جلد ۱۷، صفحه ۲۳۱